پیام شهر قزوین

هفته نامه اطلاع رسانی شهرداری قزوین

صاحب امتیاز: شهرداری قزوین
مدیرمسئول: عادله مهرابی
سردبیر: مریم جواهران
صفحه آرایی و گرافیک: محمد (مرتضی) ملاعلیا

چاپ: موسسه ایران چاپ
آدرس: قزوین، خیابان آیت اله کاشانی (باغ دبیر)، کوچه آزاد، پلاک ۲، هفته نامه پیام شهر.
شماره تماس: ۳۳۲۳۱۲۴۱
وب سایت: payameshahr.qazvin.ir پست الکترونیکی: payamshahr98@gmail.com

استفاده از مطالب و عکس های نشریه با ذکر منابع آزاد است.

شنبه ۲ مرداد ۱۴۰۰ | ۱۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۲ | شماره ۳۶۸

گپ

گفت‌وگو با میثم ملکی، عکاس اجتماعی؛

به دنبال ماندگاری با برجسته‌سازی سوژه‌های روزمره هستم

برای چند وچون برگزاری تور عکاسی در سیستان و بلوچستان که نوروز امسال برگزار شد با میثم ملکی قرار مصاحبه گذاشتم. البته دلیل دیگرش نیز برگزاری جشنواره عکاسی بود و رویدادی که توسط این عکاس ۳۲ ساله قزوینی بهار امسال رقم خورد. اما تجربیات او بیش از تصورم بود اگرچه سالیان سال است که شاهد حضورش در رویدادهای خبری ـ هنری هستم؛ اما دو ویژگی محجوبیت و متانت باعث شده که کمتر گفت‌وگو کند، اگرچه حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و خود از ۱۸ سالگی از اهالی رسانه به شمار می‌آید.
به دلیل همین وسعت تجربیاتش دایره گفت‌وگوی سه و نیم ساعته ما در گیرودار انتخابات ۱۴۰۰ بسیار گسترده شد و ناگزیر از خلاصه‌سازی.
میثم ملکی کارشناس عکاسی است؛ ولی مدرک درجه یک وزرات علوم را به دلیل شاخص تجربیاتش کسب کرده و در حال‌حاضر مدرس دانشگاه‌های پیام‌نور و فنی‌مهندسی و حوزه‌هنری و.... است. از مدرسه مدیا ژورنالیسم دانمارک در حوزه قصه‌گویی تصویری مدرک گرفته، دبیر جشنواره‌های عکس بسیاری بوده و رتبه‌های اول جشن تصویر سال خانه هنرمندان، جشنواره قاب بهشتی، جشنواره عکاسی صنعت شیرینی، سوگواره هنر عاشورایی تهران و جشنواره‌های بسیار را کسب کرده، دو نمایشگاه انفرادی برگزار کرده و در بیش از ۶۰ نمایشگاه گروهی حضور داشته است. همچنین داوری جشنواره‌های عکس زیادی را در طول فعالیت‌های حرفه‌ای خود تجربه کرده و در حال حاضر مدیر هنری استودیو فیلم و عکس نارنجی است. سابقه مبسوطی هم در رسانه‌ها دارد که به تفضیل در گفت‌وگو به آن اشاره شده است.

فاطمه شریف نژاد

● چه شد که به سمت عکاسی رفتید؟
سال ۸۶ عکاسی را شروع کردم تا حدی که اولش امکانات آن را نداشتم دو سال کار غیرمرتبط انجام دادم تا دوربین تهیه کنم. دوربین نیمه حرفه‌ای بود و با مقاله خواندن در مورد عکاسی شروع کردم؛ ولی فضایی که می‌خواستم را پیدا نکردم. پوستر کلاس‌های جهاد دانشگاهی را دیدم ولی هرچه بالا پایین کردم شهریه‌اش را نمی‌توانستم پراخت کنم. بعد در کلاس‌های عکاسی سینمای جوان شرکت کردم. این کلاس‌ها کمکم کرد؛ ولی یکسری مسائل هم در کنارش بود که زیاد مایل نیستم وارد جزییاتش شوم.
بعد در ورک‌شاپ‌ها و نمایشگاه‌ها شرکت کردم و کم‌کم تمام زندگی‌ام شد عکاسی. به سمت عکاسی در رسانه‌ها رفتم. در یک سفر دانشجویی عکس می‌گرفتم که یک آقایی گفت من گرافیست جایی هستم و ازم خواست برای نشریه‌اش عکاسی کنم. نشریه رایحه مهر بود. رفتم صحبت کردم و کارم شروع شد. بعد با مرحوم رضایی پور آشنا شدم و همزمان با ایشان هم در روزنامه ایران فعالیت می‌کردم. بعد رفتم خبرگزاری ایرنا، البته با تمام این رسانه‌ها همزمان همکاری می‌کردم. برای ایرنا بازی‌های ورزشی را پوشش می‌دادم. ذوق زیادی داشتم. در بعضی مراسم برای پنج، شش خبرنگاران گاهی عکاسی می‌کردم. بعداً نگاه کردم به پشت سرم دیدم که این تجربیات، خیلی خوب بود. ارتباط با مرحوم رضایی‌پور تلنگری برایم بود که بروم دنبال بیمه. بعد از روزمرگی که در رسانه دچارش می‌شوی دلزده شدم.

● روال کارتان تغییر کرد؟
بله. به برگزاری دوره‌های آموزشی رو آوردم. در دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) و کانون‌های فرهنگی مساجد عکاسی آموزش می‌دادم. بچه‌های کانون باهوش بودند و گیرایی خوبی داشتند و برایم تجربه مفیدی بود. بعد اوایل دهۀ ۹۰ که درسم در حال اتمام بود فعالیت‌هایم را توسعه دادم چون دوست نداشتم تنها به عنوان عکاس ژورنالیستی شناخته شوم.

● بعد از تجربه عکاسی ژورنالیستی فضای کارتان تغییر کرد در عکس‌های شما جزییات اهمیت دارند و فضای اجتماعی. این حاصل کار در رسانه است؟
جامعه‌شناسی و اندیشه‌ام را از رسانه دارم. همیشه برایم دغدغه بود که چرا در مصاحبه‌ها اغلب خبرنگاران مسائل خودشان را مطرح می‌کردند، یکی می‌گفت کوچه ما، محله ما، برایم این نکته مهم بود که رسانه متعلق به همه مردم است و مسائل جمعی باید مطرح شود و خبرنگاران در واقع نمایندگان مردم هستند. این مسأله من را ناراحت می‌کرد و سعی می‌کردم با عکاسی مشکلات را پوشش دهم و به گوش مسئولان برسانم و اختیار عمل هم داشتم.
یکسری عکاسی هم از مسابقات ورزشی انجام دادم. اغلب عکس‌های ورزشی روی فوتبال متمرکز است؛ اما من ورزش‌های رزمی و جمعی را پوشش دادم و جواب می‌داد، معتقد بودم کسی که ورزش می‌کند با دیدن عکسش حس خوبی خواهد داشت و برایش مشوقی خواهد شد. در حوزه لیگ برتر عکاس تیم ورزشی بودم و نتیجه خوبی گرفتم. حس‌های ورزشی فقط در رقابت‌های بزرگ نیست؛ بلکه در رقابت‌های کوچک هم هست. در سالن‌های روزمره که هفتگی بازی می‌کنند هست. من در ورزشگاه‌های اطراف قزوین و هم قزوین عکاسی می‌کردم. با تمام محدودیت‌ها و سختی‌ها. چقدر صبر می‌کردم یک فریم عکاسی کنم.
در خبرگزاری برنا بازخورد انعکاس این عکس‌ها بیشتر بود و دیده می‌شد. البته عکس‌های مستند اجتماعی هم کار می‌کردم. روی نابرابری خیلی کار کردم. رسانه یکی از راه‌های انتشار اثر است. اما به دلیل اعمال بعضی سلایق و نظرات شخصی گاهی بهترین عکس‌ها فیلتر می‌شود و حذف شدن زیاد جالب نیست. گاهی هم رقابت رسانه‌ها برای سرعت ارائه تصویر روی کیفیت آثار موثر بود.
رسانه محدودیت دارد و ماندگار هم نیست. یعنی تمام این محتوای تولید شده بعد از مدتی از رده خارج می‌شود.
من با تکرار میانه‌ای ندارم و همیشه دنبال تازگی هستم و به هنرجوها می‌گوییم. همیشه از یک محله و خیابان عکاسی نکنند نقاط مختلف را برای عکاسی انتخاب کنند.

● بعد عکاسی را به شکل آکادمیک دنبال کردید؟
بعد از سربازی من به شکل تخصصی در دانشگاه فرهنگ و هنر عکاسی خواندم، بعد از دوره لیسانس ارتباطاتم در تهران با استادان عکاسی بیشتر شد و همان موقع پیشنهاد تدریس در دانشگاه را داشتم. مدارکم در شورای ارزیابی بررسی شد و عنوان مربی درجه یک گرفتم. دانشجوی ارشد داشتم در دانشگاه پیام نور.

● دانشگاه در روند کارتان تاثیری داشت یا تجربیات؟
تجربه و پیگیری مهم‌تر است. هیچ وقت به مدرک بسنده نمی‌کنم. در کار هنری مدرک اگر با تجربه اندوزی و تلاش و پیگیری فرد همراه نشود جواب نمی‌دهد. بسیاری از هنرمندان بزرگ از بیان شخصی خود نترسیدند و راه خودشان را بعد از مدتی پیدا کردند. وارد عرصه هنر که می‌شوی با دریای بزرگی مواجه می‌شوی. از سال ۹۲ نیز با حوزه هنری کار کردم با برگزاری ورک‌شاپ و کارگاه آموزشی.

● دقیقا چه فلسفه‌ای را در عکاسی دنبال می‌کنید؟
در عکس‌ها دوست دارم به سوژه‌ها شخصیت دهم فرق نمی‌کند چه شکل و شمایلی داشته باشد. دوست ندارم سوژه‌ها را تحقیر کنم و سعی می‌کنم سوژه‌های روزمره را پُررنگ کنم. در نمایشگاه سیستان هم سعی کردم همین مسیر را دنبال کنم و تنها روی فقر در این منطقه متمرکز نشوم. عکاسی بسیار گسترده است. در سطح بین‌المللی عکس‌های «استیو مک کوری» هست که آرزو دارم که به یک‌هزارمش برسم و حس خوبی از کارهایش می‌گیرم و لذت می‌برم. سوژه‌هایش فقیرند اما آنها را با شکوه نشان می‌دهد. رنگ را می‌بیند و من هم خیلی به رنگ علاقه دارم. سلیقۀ من در عکاسی این است و نقاشی با نور را دوست دارم.

● آخرین نمایشگاهی که برگزار کردید عکس‌های از منطقه سیستان و بلوچستان را پوشش دادید در مورد این نمایشگاه توضیح دهید.
در سیستان می‌خواستیم بحث شناسایی آداب و رسوم و ظرفیت‌های گردشگری را به مردم معرفی کنیم. اقلیم سیستان هم بسیار رنگی است پوشش‌ها و فضا در رنگ‌های تند انگار غوطه‌ورند. این مناطق به دلایل مختلف، از جمله، دوری از مرکز و ذهنیت منفی که وجود دارد، بکر مانده و زیاد تغییر نکرده؛ ولی در مناطق روستایی قزوین و شهرهای شمالی و جنوبی که پَر از خرده فرهنگ‌های مختلف است که با سرعت نور در حال تغییر و محو شدن هستند.
یکسری از مناطق سیستان آن‌قدر قشنگ بود، باور نمی‌کردی اینجا ایران است بکر و دست نخورده. ساحل‌هایی که فقط در لوکیشن فیلم‌ها دیدیم و البته مردم از آن بی‌خبر بودند، هنرمندان هم از آن بی‌خبرند و کاری برای معرفی‌اش نکرده‌اند. فقر و بدبختی و مواد مخدر کلیدواژه‌هایی است که در مورد سیستان و بلوچستان به ذهن می‌رسد؛ در صورتی که نمای دیگری هم دارد که پنهان مانده‌است.

● عکاسی در این اقلیم چطور بود ارتباط با مردم؟
راستش به من می‌گفتند نمی‌توانی از زنان سیستانی عکاسی کنی. واقعا هم سخت بود. ممکن است بار دیگر راحت‌تر بتوانم عکاسی کنم با فرهنگشان عمیق‌تر آشنا شدم چون تا به حال سفر به این منطقه را تجربه نکرده بودم. من از فعالیت‌های اجتماعی، کشاورزی و صنایع دستی‌شان می‌خواستم عکاسی کنم.

● تا حالا به هویت‌سازی فکر کردید، مثلا یک سلسله عکس از فضاهای دهه ۹۰ قزوین، که سند ماندگاری بماند برای آینده؟
روی چند موضوع کار کردم. دوست دارم عکاسی‌ام به سمتی برود که سوژه‌های روزمره را ثبت کنم که کسی در حالت عادی به آن توجه نمی‌کند و تلنگری هم برای خودم باشد هم آیندگان و هم مردم زمانه. ماندگار شود. این رویکرد چند کلیت دارد که برای خودم ثبت کردم و چشم‌اندازی در عکاسی در نظر دارم این است که عکس‌هایم از حالت گالری بیرون بیاید و مثل تابلوی عصر عاشورای فرشچیان شود که همه آن را دیده‌اند و با آن آشنا هستند. من یک دوره زیاد در جشنواره‌ها شرکت می‌کردم اما الان دیگر به آن وسعت شرکت نمی‌کنم. دلیل آن هم این بود که جشنواره به دل اجتماع نمی‌رود. عکس‌ها در زمان اجرای جشنواره در گالری‌ست بعد دیگر نیست. مثل این می‌ماند که جشنواره موسیقی برگزار شود و اجراها در دبیرخانه جشنواره بماند. یعنی آثار برای حضار و داوران اجرا شود و السلام. فایل اگر به اشتراک گذاشته شود و بین مردم اثر کند تاثیر گذاشته است. اثر فرهنگی من وقتی درجه فرهنگی‌اش زیاد می‌شود که جامعه مخاطبم زیاد شود. و البته این به معنای لایک زیاد نیست.

● مثل میراث فرهنگی است که همه مردم ان را می‌شناسند مثل تابلوی عصر عاشورای فرشچیان، مثل ربنای شجریان مثل اذان موذن‌زاده.
بله. دقیقا. هنر اینها در دل مردم خانه کرده. دو ایدئولوژی در ساخت هنر داریم: هنر برای هنر و هنر برای مردم. هنر برای هنر فقط در گالری‌ها و ارائه‌های محدود صورت می‌گیرد در مورد عکاسی می‌گویم. مخاطب این هنر خاص است شاید بسیاری از هنرمندان هم نتوانند با این هنر ارتباط بگیرند. از یک‌سوی دیگر هنر برای مردم هم گاهی به ابتذال نزدیک می‌شود. نه هنر برای هنر ماندگار است و نه هنر برای مردم. هنری ماندگار است که اصول اولیه زیباشناسی و معناشناسی و حسی که به مخاطب می‌دهد را دارا باشد با تکنیک‌های خاص خودش. و در مورد عکاسی می‌توان گفت خود عکس مجزا و مجرد گویا باشد. مخاطبم خودش تفسیر و تاویلش را از عکس داشته باشد.
نیاز داریم محتوای بومی تولید کنیم جشنواره برگزار می‌کنیم. در ایران، کار زیاد شده ولی تولیداتی که مثال بیاورد و استفاده اجتماعی داشته باشد، نیست. همه عکس‌ها در جشنواره‌ها دپو می‌شود.

● چطور می‌شود از این عکس‌ها استفاده اجتماعی کرد؟
در کتاب‌ها و منابع دانشجویی مختلف باید استفاده شود. منبعی در قزوین وجود ندارد که کسی بخواهد برود صحنه‌های متفاوتی را ببیند. همه خلاصه شده در تصاویر مکان‌های تاریخی. بیشتر عکاسی یادگاری بوده یا ثبت لحظات، تازه یک نسلی در حال ثبت خرده فرهنگ است. ثبت شهر از نگاه توریستی خارج شده و استفاده از موبایل هم کمک کرده است و عکاسی را توسعه داده، البته اگر از این امکان درست استفاده شود.
وجود منابع خوب عکاسی هم می‌تواند کمک کند. در قزوین منابع عکاسی محدود است و نکته دیگر این است که منابع اصلی ترجمه شده و هنوز بومی نشده به همین دلیل در ورک‌شاپ‌های مختلف عکس‌های تکراری می‌بینیم.

● شما تجربه‌ای هم در سوریه داشتید..
دوسال پیش پروژه‌ای بود برای وزارت فرهنگ و ارشاد سوریه که یکسری گروه مستندساز قرار بود به سوریه بروند من هم رزومه بردم و پذیرفته شد و عکاسی کردم.

● تصویری که از سوریه در رسانه‌ها منعکس می‌شود متمایز است با آنچه که در آنجا مردم تجربه‌می‌کنند؟
بله. خیلی جالب بود، تصورم از جنگ اتفاقی بود که در جنگ ایران رخ داد. با همان میزان خرابی و خسارت که محدود به جنوب بود. اما در سوریه حجم خرابی وحشتناک بود. تا حدی که از هویت آدم‌ها چیزی نمانده بود. کسی می‌گفت من یک عکس سه در چهار از زندگی‌ام ندارم. زندگی‌ام کلا نابود شده است. تعداد این آدم‌ها خیلی زیاد بود و خیلی وحشتناک بود و ابدا رسانه‌ها این‌ها را پوشش نداده‌اند. من یک تجربه‌ای در قزوین داشتم با جست‌وجو در مکان‌های مختلف و آن را در سوریه اجرا کردم. در سوریه و در سیستان هم مکان‌های در دسترس را عکاسی نکردم رفتم سراغ هزارتوهایی که چندان به چشم نمی‌آیند. در سوریه می‌خواستم زندگی همراه با جنگ را نشان بدهم به چهار استان سفر کردم. یک مرام‌های اجتماعی دیدم که بسیار جالب بود. یک بافت آسیب دیده داشت و بافتی که سالم بود قیمت کالا اما در همه جا یکسان بود. نکته حائز اهمیت این است که مردم به همدیگر اتکا دارند و این طور آن شرایط اسفناک را تاب می‌آورند. در آنجا مرگ همراه با از دست دادن همه چیز است. و بهانه‌ای که این مردم را به زندگی امیدوارم می‌کرد کودکان بودند. حسی که در مدارس بود هم قابل توجه بود.

● عکس‌های سوریه را در کجا نمایش دادید؟
در دمشق در فرهنگسرایی که خیلی شاخص بود. البته همراه با آن در ورک‌شاپ‌های دانشگاهی زیادی هم حضور داشتم و برای دانشجویان هنر هم عکس‌ها را نمایش دادیم. و نکته جالبی که وجود داشت عکسی از پیش از جنگ سوریه نداشتند. عکس‌هایشان ضدنور و آبستره بود و انتزاعی. استیج‌های نامفهوم نه استیج‌های اجتماعی. مدل نگاهشان خیلی مانند هم بود و نیازی نمی‌دیدند عکس مستند اجتماعی ثبت کنند و زیاد دغدغه ثبت وقایع را نداشتند و اگر پیگیر باشید خواهید دید که عکس‌های سوریه را بیشتر عکاسان رسانه‌های خارجی ثبت کرده‌اند.
مدرسه‌ای بود که به شکل یک مجموعه ثبت کردم. مدرسه از دمشق فاصله داشت و به سختی می‌رفتیم آنجا و اگر ظاهر مدرسه را می‌دیدید تصور نمی‌کردید در اینجا کسی حضور دارد. نه در داشت نه پنجره‌ها شیشه داشت و باد در ساختمان می‌پیچید باد سرد. در این شرایط بچه‌ها درس می‌خواندند. یک کلاسی رفتم کلاس موسیقی بود. معلم هم یک خانم محجبه بود و همه با هم یک سرود ملی را همخوانی می‌کردند. صدای باد هم می‌پیچید. تلنگری برایم بود.

● رابطه‌تان با فضای فرهنگی قزوین چطور است؟
سعی کردم که همراه با خودم دیگران را هم کمک کنم رشد کنند. من همیشه حواسم هست و از پیشکسوت‌ها استفاده کردم به شکل‌های مختلف ولی این اتفاقات همیشه یک‌سویه بوده نه دو طرفه. متاسفانه فضای قزوین چندان تعاملی نیست.

حدیث غدیر

جشنواره بزرگ شهری «عبودیت تا تجلی ولایت

«روز غدیر»
پیامبر اکرم(ص) فریاد زدند: آیا من ولیّ و سرپرست هرمومنی نیستم؟!
گفتند: آری و شنیدند که پیامبر اکرم(ص) دوبارهِ فریاد زدند :
«مَن کنتُ مَولاه فَهذا عَلیٌّ مَولاه »
هزاران شاهدی که شنیده بودند رسول خدا(ص) فرمودند: امروز(غدیر) خدا این آیه را برمن نازل کرد :
الیَوم اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَ اَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دینا / سوره مائده آیه۳
امروز (باولایت امیرالمومنین علیه السلام) دین شما را کامل کردم و نعمتم را برشما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.
و هزاران شاهدی که سه روز درآن صحرای گرم و سوزان از راه بازایستادند و با او به عنوان امیرمومنان بیعت کردند ...

فرهنگ

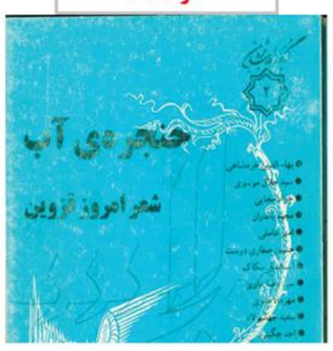

طلوع شعرامروز قزوین در سپهر دهه هفتاد

حنجره آب
محمدعلی حضرتی
انتشارات طاها، چاپ اول ۱۳۷۵، هزار نسخه، ۱۳۲ صفحه

شعر امروز قزوین، مجموعه‌ای از گزیده ادب قزوین انتشارات طاها. این کتاب که بعد از یکی دو بار دست به دست شدن و تأخیر در میانه دهه هفتاد منتشر شد؛ کوششی چشمگیر برای معرفی شعر نوین قزوین در قالب یک کتاب بود. گردآورنده که خود از شاعران و منتقدان نام‌آشنای ادبی قزوینی است؛ در یک مقدمه کوتاه دو صفحه‌ای پرتو مناسبی از روشنایی شعر امروز قزوین را در دیدرس مخاطبان قرار داد.
۳۱ شاعر به ترتیب حروف الفبا و ۸۹ شعر در قالب غزل، شعر آزاد نیمایی، سپید، مثنوی، چهارپاره و غیره از نسل‌های مختلف شاعران نوپرداز قزوینی اعم از شاعران میان سالی همانند مجابی، خرمشاهی، برادران علوی، صفاری‌دوست، نسل اول شعر قزوین بعد از انقلاب همچون پگاه، عاملی، حضرتی، نسل دوم همچون چگینی، سکاک، بالدران، ارداقیان، شفیعی و نسل سوم همانند رجبی، کرمانشاهی، چراغی و ... شاعران مهاجر از دیگر استان‌ها همانند ثانی، رحمتی و... در این مجموعه شعر ارائه شد. از تاثیرگذاری این کتاب در روند شعر معاصر قزوین همین نکته بس که پایه‌گذار انتخاب و انتشار دیگر مجموعه اشعار برگزیده ای از شاعران معاصر قزوین در امتداد دهه ۷۰ و ۸۰ بود.

راهنمای ادبیات معاصرقزوین
موسسه فرهنگی هنری خانه کتاب به آفرید

شهر کتاب

چرخه نشر، کتابفروشی‌ها و قضایای دیگر

هستی مشرقی

در قزوین ۶۱ ناشر مجوز دارند و از این تعداد، ۳۲ ناشر فعال هستند و ۲۹ ناشر غیرفعال؛ تا آخر خرداد ماه ۱۴۰۰ ناشران قزوینی ۱۱۴ عنوان کتاب منتشر کردند و از این بین ۵۷ کتاب تجدید چاپ شده و ۵۷ عنوان نیز چاپ جدید بوده است. بیشترین عنوان کتاب به حوزه کودک و نوجوان اختصاص دارد که ۳۸ عنوان می‌شود.
پس از نشر کتاب، مرحله بعدی ارائه کتاب است که اهمیت دارد. ناشران استانی در گستره نشر کتاب اغلب به انتشار آثار نویسندگان و مترجمان استانی می‌پردازند که البته روند معمولی در دنیا نیز هست. در صنعت نشر کتاب آمریکا، ۸ ناشر بزرگ آثار نویسندگان مطرح را منتشر می‌کنند و بیشتر ناشران کوچک با گرفتن هزینه، چاپ کتاب مولفان را عهده‌دار می‌شوند. تا اینجا کردار ناشران با هم همسان است همان اتفاقی که در قزوین و اصولا شهرستان‌ها در مورد چاپ کتاب انتظار می‌رود در کشور آمریکا نیز صورت می‌گیرد. البته مقایسه قزوین و آمریکا قیاس متوازن و متجانسی نیست. قیاسی است برای ساختن تصویری از موقعیت. کتاب‌ها پس از چاپ باید در کتابفروشی‌ها توزیع شوند یعنی روند طبیعی فروش کتاب این نکته را تصدیق می‌کند؛ اما لزوما این اتفاق نمی‌افتد. بر اساس آمار، کتابفروشی‌های فعال در شهر قزوین، اقبالیه و محمودآباد که جزئی از نواحی منفصل شهری محسوب می‌شوند ۲۳ واحد است.
اگر بخواهیم تناسبی ساده برقرار کنیم بدون محاسبه هم مشخص خواهد شد که موازنه‌ای بین ناشران و کتابفروشان وجود ندارد و این مهم دلایل بسیاری دارد از جمله اینکه اصولا کتابخوانی چندان با اقبال ایرانیان مواجه نیست. در حال حاضر کتاب با پایین‌ترین تیراژ ممکن منتشر می‌شود؛ تیراژ مضحک ۱۰ نسخه که به لطف چاپ دیجیتال امکان‌پذیر شده است، کتاب‌هایی برای نخواندن و نفروختن، این کتاب‌ها هرگز خوانده نمی‌شوند مگر یک‌بار توسط تایپیست‌ها.
در کتابفروشی‌های قزوین به ندرت می‌توانید اثری از نویسندگان بومی بیابید. معنای این واقعیت این است که انتشار کتاب‌ها کاربردی دیگر دارند و اصولا برای مخاطب منتشر نمی‌شوند.
این در حالی است که بسیاری از کتاب‌های قزوین‌شناسی در بازار کتاب موجود نیست و البته علاقه‌مندان را ناامید از جست‌وجو به نسخه‌های نایابی که در کتابخانه‌ها گاهی پیدا می‌شود گاهی نه، باید ارجاع داد.
بسیاری از کتاب‌ها پایان‌نامه‌های دانشجویی است که با همان شکل و شمایل دانشگاهی منتشر می‌شود که مولف را صاحب مزایای مالی، ارتقای شغلی و یا کسب نمرات دانشگاهی برای دریافت مدرک کند. البته این قصه را می‌توان برای تمامی ناشران شهرستانی بسط داد و مختص قزوین ندانست. پایان‌نامه‌ها در کافی‌نت‌ها دانلود و کپی می‌شود سپس در بنگاه‌های نشر سرو شکل کتاب پیدا می‌کند. رویکردی که به ابتذال هرچه بیشتر فضای کتاب می‌انجامد. بعضی از سازمان‌ها نیز با هر رویدادی همه‌گیر، دست به کار شده و کتاب‌هایی منتشر می‌کنند و با تیراژهای چند هزارتایی و استفاده از امکانات وسیع و تبلیغ، کتاب‌ها را رایگان بذل و بخشش می‌کنند، کتاب‌هایی که کتابخانه‌های عمومی نیز به دلیل کیفیت نازلشان نمی‌پذیرند.
این رویکرد به ناشرانی با سبقه فرهنگی که هم بلد کار هستند و هم تمام سرمایه خود را در بازار کم رمق کتاب به ریسک گذاشته‌اند، ستمکاری مضاعف است. ناشرانی که آشفتهِ بازار نشر را تاب می‌آورند آثار با کیفیت منتشر می‌کنند و تنها برای قاب کردن مجوز نشر و کسب نشانِ فرهنگی ناشر نشده‌اند.
هر چقدر، افراد سبقه فرهنگی‌شان ریشه‌دارتر باشد کیفیت عملکردشان در صنعت نشر بالاتر می‌رود و به طبع تنه‌ی نحیف نشر خصوصی را پُرجان‌تر می‌کنند.
در حال حاضر قزوین نیازمند ارتقای کیفیت نشر است. کیفیتی که به جز چند ناشر بااصالت باقی نسبت به آن بی‌توجه هستند و اصولا اعتقادی به کیفیت ندارند. بیشتر یک دکان تایپ و پرینت هستند تا یک بنگاه نشری که کاردان است، بازار نشر را می‌شناسد و می‌تواند تولیدات فرهنگی داشته باشد نه فقط جایی که افراد برای چاپ هر آنچه به ذهن‌شان رسیده یا کپی کردند به آن مراجعه می‌کنند. اما این مسأله رویه دیگری نیز دارد، قزوین از نظر غنای کتاب‌فروشی‌ها جایگاه قابل قبولی دارد. اما نکته اینجاست برای آنکه چرخ این کسب و کار بچرخد راهکارهایی باید به این چرخه افزوده شود. شبکه تولید، توزیع و فروش کتاب رابطه تنگاتنگی با مخاطب دارد. بازار کتاب نیازمند شناسایی و معرفی است. اتفاقی که همواره نسبت به آن بی‌توجه‌ای شده است. برنامه‌های معرفی کتاب و شیوه‌های علاقه‌مندسازی و معرفی آثار متناسب با رده‌های سنی و سطح تحصیلات، نقد و بررسی کتاب، بازارچه‌های موقت کتاب و انتشار بولتن‌های معرفی و نقد کتاب می‌تواند چرخه کُند و پیر این کسب و کار را شتاب ببخشد و نیازهای مخاطبان را نیز احترام گذارد. قزوین شهر دانشگاهی است می‌تواند در این زمینه رویکردی متفاوت داشته باشد. اما به گفته کتابفروشان بسیاری از دانشجویان تنها مشتری کتاب‌های درسی هستند و رابطه مسالمت‌آمیزی با کتابخوانی ندارند. اصولا در قزوین رابطه دانشگاهیان با کتاب ناامید کننده است. برنامه‌های فرهنگی که بتواند ذهن‌های جوان دانش‌آموزان و دانشجویان را برای کتابخوانی آماده کند، وجود ندارد. این ظرفیتی است که مغفول مانده و می‌تواند در بخش‌های مختلف فرهنگی تاثیرگذارد.
تحقیقات بسیاری نشان می‌دهد که باشگاه‌های کتابخوانی و برنامه‌های مطالعه رمان و ادبیات تا چه اندازه می‌تواند در رشد فکری و خردمندی افراد تاثیرگذارباشد.